



یلا عبد‌اللهی

مترجم و منتقد

در رمان «۱۹۷۹»، کریستیان کراخت، نویسنده برجسته و جنجالی سوئیسی ما را به سفری سرد و بی‌رحم در دل دو نظام ایدئولوژیک قرن بیستم می‌برد: سرمایه‌داری غربی و کمونیسم شرقی. کراخت، که پیش‌تر با رمان Faserland (منتشرشده در دهه ۹۰) به عنوان صدای نسلی گم‌شده در ادبیات آلمانی‌زبان شناخته شد، در «۱۹۷۹» گامی عمیق‌تر برمی‌دارد: او نه‌فقط فرد مدّن، بلکه نظام‌هایی را به چالش می‌کشد که انسان قرن بیستم را در دل وعده‌هایی بزرگ، اما در عمل در تاریکی و بی‌معنایی رها کرده‌اند. این رمان با ترجمه حسین تهرانی از سوی نشر مروارید به فارسی منتشر شده است. «۱۹۷۹» داستان مردی بی‌نام و بی‌ریشه است، یک راوی اروپایی مرفه، به‌ظاهر روشنفکر که در میانه انقلاب ایران به تهران آمده و به‌نوعی شاهد فروپاشی نظام پهلوی است. اما او انقلابی نیست، نه تنها با کسی همراه نمی‌شود بلکه حتی به‌درستی نمی‌فهمد کجا ایستاده، پس از آن، ماجرا او را به چین کمونیستی در عصر پس از مائو می‌برد؛ جایی که در دل یک اردوگاه کار اجباری، بار دیگر همان سرکوب، همان دروغ، و همان بی‌معنایی را تجربه می‌کند. این راوی، نه قهرمان است و نه ضدقهرمان؛ بلکه بیشتر به آیین‌های برای نمایش شکست ایدئولوژی‌ها شباهت دارد. او می‌بیند، توصیف می‌کند، اما هرگز مداخله نمی‌کند. حتی واکنش عاطفی‌اش نیز در حد سکوت است. شخصیت‌های فرعی – از معشوق نیمه‌واقعی‌اش گرفته تا مقامات چینی و انقلابیون ایرانی، در حد تیپ‌هایی عبور می‌کنند که هیچ‌گاه فرصت زندگی نمی‌یابند. و شاید این نیز بخشی از طرح بزرگ‌تر رمان باشد: آدم‌ها در جهانی که معنا از دست رفته، دیگر شخصیتی ندارند، بلکه تنها نشانه‌اند. نشانه‌هایی از زوال. جهان داستانی کراخت در این رمان چیزی است میان مه، مرگ، و ناامیدی. نه آن‌گونه که افسرده باشد، بلکه آن‌گونه که پوچ باشد. تهران ۱۹۷۹، با همه آشوب‌هایش، خالی‌تر از آن است که بتواند انقلابی معنادار باشد. چین نیز نه وعده عدالت اجتماعی، بلکه زندانی است برای انسان‌های بی‌چهره. آنچه کراخت به سوش اشاره می‌کند، نه فقط نقد این دو نظام خاص، بلکه نوعی «پایان ایمان» به هر نظم سیاسی و ایدئولوژیک در دوران مدرن است. نشر کراخت در «۱۹۷۹»، همچون آثار دیگرش، موجز، تلخ، و گاه شاعرانه است. جملاتش بدون اغراق، اما الیزیر از بار فلسفی‌اند. طنز سیاه، گزارش‌گونه‌بودن روایت، و فاصله‌گذاری آشکار با احساسات سنتی ادبی، رمان را در سطحی بالاتر از گزارش تاریخی یا داستان سیاسی قرار می‌دهند. این کتاب، بیش از آنکه داستانی باشد درباره یک انقلاب یا یک جامعه، تأملی است بر انسان امروز، انسانی که در جست‌وجوی معنا، خود را در قلب بی‌معناترین موقعیت‌هامی‌یابد.

تجربه‌ای تامل برانگیز

«۱۹۷۹» صرفاً یک رمان نیست؛ آیین‌های است از یک قرن ویران‌شده. اگرچه کوتاه است، اما تأثیری ماندگار بر ذهن می‌گذارد. خواندن آن ساده نیست – نه به دلیل زبانش، بلکه به خاطر تهی‌بودگی عاقدانه‌ای که در فضای آن جاری است. خواننده، همچون راوی، با جهانی روبرو می‌شود که بر از آغا و ایدئولوژی است، اما در نهایت، تنها چیزی که باقی می‌ماند، تهی‌بودگی است. برای مخاطبانی که به ادبیات اندیشه‌محور، روایت‌های پست‌ایدئولوژیک، و بازنامایی بحران معنای مدرن علاقه‌مندند، «۱۹۷۹» تجربه‌ای تامل‌برانگیز است. این کتاب یادآوری می‌کند که تاریخ، اگرچه ممکن است با شعرهای بزرگ آغاز شود، اما اغلب با سکوت و فراموشی پایان می‌یابد. ۱۹۷۹ رمانی جسورانه و بازنمایی نویسنده سوئیسی کریستیان کراخت است که به دلیل سبک ادبی تند و کاوش در تاریخ، سیاست و هویت فرهنگی شهرت دارد. این رمان با ترکیب سفرنامه‌نویسی، طنز سیاسی و تفکر وجودی، خوانندگان را به سفری در میان چشم‌اندازهای ایدئولوژیک اواخر قرن بیستم می‌برد. کراخت در ۱۹۷۹ مراقبه‌ای عمیق درباره انقلاب، سرخوردگی و برخورد امتیاز غربی با اشتفتگی سیاسی شرق ارائه می‌دهد. رمان، داستان یک جوان سوئیسی سرخورده را دنبال می‌کند که ابتدا به جنبش‌های ضدفرهنگی دهه ۱۹۶۰ کشیده شده اما به‌زودی در گردابی از سیاست‌های ریداکال، خیانت‌های شخصی و واقعیت‌های خشن افراط‌گرایی ایدئولوژیک گرفتار می‌شود.

با پیشروی داستان، آرمان‌گرایی قهرمان در برابر مناظر پرتلاطم سیاسی ایران در دوران انقلاب اسلامی و سپس فضای سرکوبگر چین مائوئیستی به آزمایش گذشته می‌شود. او همراه با دوستی، در این مناطق در حال تغییر حرکت می‌کند و با پیوجی‌های شور انقلابی و فروپاشی تدریجی ایده‌های خود مواجه می‌شود. نثر شایخص کراخت، با ترکیب کنایه و بی‌تفاوتی، حس سرخوردگی و بحران وجودی شخصیت اصلی را تقویت می‌کند.



اسماعیل یوردشاهیان به مناسبت انتشار رمان تازه‌اش:

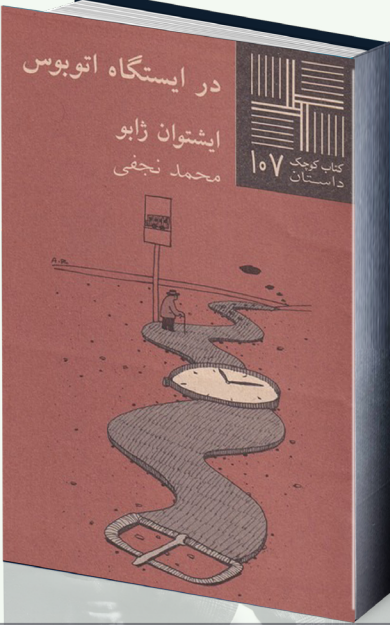
«زندانی جزیره آرزو» روایت آرزومندی یک ملت است



مردم کتاب خوان را هم تحت تأثیر قرار داده‌اند. لطفاً بفرمایید کدام یک از این کتاب‌ها – حتی آثار داستانیفیکسی – به چه کار مخاطبان می‌آید ؟ آثاری که بیانگر مسائل جامعه دیگر با ریخت و اخلاق و رفتار اجتماعی متفاوت در یک قرن پیش است. مثلاً «لولیتای» نایاکوف که من آن را اثر عبور از باورهای و اعتقادات ایستابرسند. پس باید اندیشه‌ورز و تحصیل‌کرده‌ای با نور علم و دانش این تحول را بیافریند. با بهره‌گیری از حوادث تاریخی یکصد سال اخیر و شخصیت‌های آن «دوران مشروطیت»، رمانی گروسان و مدرن در زبان و بیان متفاوت ساختم که اکنون مقابل شما و جامعه‌است. ای‌کاش زودتر منتشر می‌شد و جامعه کتاب‌خوان آن را می‌یافتند. چون از آن مقابل با آنانی که مردم را رعیت و امت می‌خواهند و رمان می‌خواهد جوان آینده، شهروند آزاد با آگاهی از حقوق مدنی و اجتماعی و سیاسی خود شود. با مطالعه رمان من این سوال برای همه پیش خواهد آمد: چرا در یک صدواندی سال جامعه، روابط اجتماعی و حقوق فردی و خیلی از مسائل دیگر تغییر نکرده. آیا زمان آن نرسیده که جامعه را که گرفتار فقر اندیشه و فقر تاریخی عمل است، از تار عنکبوت تاریکی و ایستایی و بی‌خردی نجات دهیم؟

◀ در نگارش این رمان زبان بی‌پیرایه و ساده‌ای را برگزیده‌اید و روایت نیز تا حدودی گزارش و پیرایش می‌رود. به‌نظرتان چنان سوزو و رویدادهای صعبی، نمی‌تولید که در توصیفات و شیوه‌روایی از کارکردهای زبانی و تکنیک‌های ژورنیک استفاده می‌کردید؟

هر اثری چه شعر و چه رمان و دیگر هنرها، زبان خود را هنگام آفرینش برمی‌گزیند. وقتی نویسنده و شاعری بخواهد زبانی را به یک اثر تحمیل کند، آن اثر گرفتار تصنع و نوعی بی‌ریختی و آشفتنگی خواهد شد. من سال‌ها پیش با زنده یاد دکتر برهانی در این خصوص بحث داشتم و حاصل آن به جدال کشید و من ناگزیر مقاله «پایان شوالیه‌بیر» را در نقد برهانی نوشتم و تأکید کردم تحمیل فرم و زبان خارج از انتخاب طبیعی به اثر ضربه می‌زند و آن را می‌کشد. کمی در آثار دکتر برهانی درنگ کنید خواهید یافت که اثر از یک فرم و زبان تحمیلی و غیرخودی رنج می‌برد و به دل نمی‌نشیند. یا حاکم‌کردن ادبیات محض شاعرانه بر روایت، چون کاری که بیشتر در آثار نویسندگان جنوب و فارس جریان دارد مثل رفتار زبانی شهریار مندنی‌پور و یا محمدرضا صفدری و یا اوتورباغ خسروی که بیشتر تکیه بر ادبیات است و بازی با کلمه و آفرینش متن شاعرانه. کمی در داستان «شرق بنفشه» و یا رمان «دل دلدادگی» مندنی‌پور و یا رمان «من ببر نیستم پیچیده به بالای خود تاکم» محمدرضا صفدری تامل کنید. موضوع روایت رمان و داستان در بطن زبان گم می‌شود و خواننده در نهایت کلمه می‌یابد و



قرار گرفت، ترجمه و به‌کمینه نوبل معرفی شد، در اثر تأثیر عکس یک بانوی باردار که در پاناکلان پاریس در حمله تروریست‌ها کشته بود شکل گرفت. وقتی عکس او را در پاناکلان دیدم، دگرگون شدم. دستش را روی شکمش گذاشته بود، انگار از کودکی محافظت می‌کرد. دگرگون به هتل که برگشتم داستان‌ش را ساختم و تا نیمه شب پنجاه صفحه‌اش را نوشتم و یا در خصوص رمان دختر گاه فروش «سامانچی قیزی» که از کودکی شنیده و تابلوی نقاشی او را دیده بودم، وقتی به تحقیق در مورد او پرداختم، فقط دو جمله با روایت یافتم؛ او بسیار زیبا بود، او را کشتند اما کسی نمی‌دانست او کی بود و چه کرد و چرا کشته شد. پس من او را با استفاده از حوادث تاریخی منطقه ساختم

به او بر اساس منطق رمان زندگی حقیقی بدهم. همین مسأله در خصوص رمان «آن جا که زاده شدم» شکل گرفت. رمانی بر اساس زندگی دکتر ژورف پلمب کارکن بینانگذاز نخستین دانشکده پزشکی مدرن، یکصد و سی سال پیش در ایران. در شهر اورمیه من از زندگی دکتر کارکران و زن او کاترین چیزی نمی‌دانستم. در اسناد گزارش از ساختن بیمارستان و تعداد مریض‌ها و سفر به آمریکا و غیره بود پس زندگی او را با خیال آفریدم به بیان و ثبت کرده و به تاریخ و آینده سپرده‌اند، اما در تمام زندگی حتی زندگی یک دوره از تاریخ یک ملت را با شکل‌گیری یک ایده و یا یک تحول و انقلاب اجتماعی و تغییر شرایط زیست‌وگزارش و ثبت کرده. لطفاً کمی در این مورد بیاندیشید و تامل کنید. چرا در غرب مخصوص در اروپا و روسیه و بعدها در قاره آمریکا، رمان قدرت‌تاریک بین بهیافت. اما با تاسف در کشور ما هنوز جدال بین شعر و رمان ادامه دارد. من شاعر هستم و با شعر شروع کرده‌ام اما حقیقت ادبیات و تحلیل روح جهان را در رمان یافته‌ام و معتقدم نهایتاً رمان جایگاه والای خود را در کشور ما خواهد یافت؛ گرچه اندره مولرو در مصاحبه‌اش با دکتر پرویز خانلری در سال ۱۳۳۷ پایان رمان را اعلام کرد و این حقیقت که مادیر یافته‌ایم و اینکه تفکر چپ و نگاه ایدئولوژیک به ادبیات به تثبیت آن ضربه زدند، انکارنا‌ناپذیر است و اکنون موظفیم رمان را به جایگاه حقیقی‌اش در ادبیات و هنر رسانیم و تثبیتش کنیم. در خصوص رمان زندانی جزیره آرزو، من بر اساس یک ایده و نظریه در شکل استعاری و سمبلیک به نوشتن آن اقدام کردم. شما می‌توانید جزیره آرزو را یک سرزمین مردم آن را زندانیان یک تفکر و باور و اعتقادات ایستا بماند یک غار بداند که زندانیان غار در جزیره در آرزوی رهایی هستند. پس در شکل سرچشمه زندانی جزیره آرزو بیان آرزومندی یک ملت از دوره مشروطیت تا اکنون است. تقتم سی‌واندی سال دغدغه نوشتن آن را داشتم و بالاخره نوشتم و انگیزه نوشتن آن را از روایت یک محیط بازن‌خان غاری در جزیره آرزوی دریاچه در حال خشک شدن زادگاهم اورمیه یافتم که دگرگشته زندان بوده.

◀ شاید نخستین سوال که پس از خواندن «زندانی جزیره آرزو» به ذهن مخاطب برسد، جستجو در باره ریشه‌های تاریخی و صحت و سقم داستان باشد. در بخش‌های مختلف علی‌الخصوص در بخش پایانی کتاب اطلاعاتی مشخصی را از سرگذشت سیاوش و خانواده‌اش ارائه کرده‌اید که دال بر واقعی بودن داستان است، اما آیا واقعا چنین زندان و زندانیانی در آن تاریخ و جغرافیا وجود داشته است؟

حقیقت این است هر اثر هنری چه موسیقی و شعر و بخصوص رمان بر اساس یک ایده و فکر و یا تأثیر یک روایت و یا اتفاق شکل می‌گیرد و آفریده می‌شود و رمان در این خصوص توانمندی و گسترش دهنده‌گی بسیار دارد. برای مثال رمان «نجوای ناتمام ادل» که خیلی زود مورد توجه

زبان ادبی و ادبیاتی که حاکم بر روایت داستان و رمان شده و در نهایت رمان و داستان ریخت و سازمان ساختاری خود را از دست می‌دهد و خواننده خسته و صرفاًشاد از چندجمله‌متفاوتی که خوانده و یادگرفته کتاب را کنار می‌نهد. در شعر هم چنین اتفاق افتاده جدا از کارهای برهانی در کارهای آقای باباجاهی، لیلا صادقی و... و خیلی‌های دیگر این وضع و آسیب دیده می‌شود. لذا باید بگویم من به انتخاب طبیعی معتمد رمان زندانی جزیره آرزو زبان خود را انتخاب کرد و بر اساس ساختمان فصل‌ها و مکان‌ها و شخصیت‌ها د چار دگرگونی شد. هر کدام از شخصیت‌ها (کاراکترها) بر اساس سواد و طبقه اجتماعی و شغل و شخصیت و تربیت، زبان خاص خود را در روایت دارند. کمی ببیندشید به قره ولی که روزگاری زندانی بوده و بعد نگهبان زندان غا شده. چه زبانی جز زبان درهم و قاطلی او که آمیخته با جمله‌ها و کلمه‌های ترکی است می‌توانستم به کار ببرم؟ البته متاسفم که بگویم ممیزی هم کتاب را راحت نگذاشت. خیلی حذف شد خیلی... اما مورد مهمی را که باید در خصوص زبان رمان بگویم، مسأله مهم گفت‌وگو و همان دیالوگ است؛ مسأله مهمی که پایه اصلی فرهنگ و روابط اجتماعی است. چیزی که ما در جامعه کم داریم، ببینید؛ فرق است بین صحبت کردن و گفت‌وگو. شما، من، همه‌از صبح تا شام با آدم‌های اطرافمان صحبت می‌کنیم. بیا، بگو، بنشین و... این‌ها صحبت هستند، دیالوگ نیستند. دیالوگ اصل اساسی گفت‌وگو، بیان نظر و کسب کمال و تحمل و پذیرش حق و نظر دیگری است که به گسترش فرهنگ می‌انجامد. متأسفانه در سرزمین ما گفت‌وگو و دیالوگ کم است. برای همین هر بحث و گفت‌وگویی به جدال و اشتفتگی و عدم تحمل دیگری می‌انجامد. خوشبختانه زبان ساده‌ای که منجر به گفت‌وگو و نقل و روایت می‌شد، بر مان حاکم و انتخاب شد و من آن را گسترش دادم و شما در تمام متن کتاب حضور این روایت برخاسته از گفت‌وگو را در فرم و زبان متفاوت می‌بینید.

◀ زندانی جزیره آرزو در مقایسه با سایر آثار داستانی شما چه جایگاهی دارد؟ آیا امتیاز خاصی به آن می‌دهید؟

کتاب‌ها و آثار یک شاعر و نویسنده حاصل اندیشه و رنج و عرق روح و فکر و احساس او هستند. نمی‌تواند یکی را بر دیگری ترجیح دهد. رمان زندانی جزیره آرزو را از لحاظ سبک و فرم و موضوع می‌توان هم در ردیف رمان‌های «آن جا که زاده شدم» و «سامانچی قیزی» قرار داد که تاریخگرا و اجتماعی و در سبک نئورئال بر پایه خیال شکل گرفته‌اند و هم در ردیف رمان «باغ غبار» که استعاره‌ای در بیان مسائل جامعه است، اما اینکه چقدر مورد توجه و مقبول خواهد بود باید منتظر ماند و دید نظر و انتخاب جامعه و اهل کتاب در خصوص آن چه است؟ من به موفقیت آن اطمینان دارم. گاه یک اثر بدون هر تبلیغ و معرفی خیلی سریع مطرح و مورد پسند جامعه قرار می‌گیرد و گاه یک اثر بسیار اصیل و ناب، دیده نمی‌شود و مورد توجه قرار نمی‌گیرد. باید زمان بگذرد تا برجسته و مورد توجه قرار گیرد.

◀ در پایان اگر خبری از روند انتشار سایر آثارتان دارید بفرمایید

خبرها کوتاه هستند. در بهار گذشته برگزیده اشعارم «کسی با پاییز می‌رود» با کتاب شعر «عشق و گل سرخ» همراه با تجدید چاپ رمان «پایان او» توسط انتشارات پایتخت منتشر شدند و رمان فلسفی و روانشناختی «آمده بود که برویم» در دست انتشارات مروارید است و در انتظار چاپ. درجه رمان «نجوای ناتمام» به زبان‌های آلمانی و کره‌ای انجام گرفته در دست چاپ و انتشار است. دعوتی برای سخنرانی در گردگرمایی شاعران و نویسندگان جهان در مادرید دارم که ماه اکتبر باید آنجا باشم و اما خبر مهمتر از همه این است که در حال نوشتن رمان مهم «کشتن مرگ» و یا «ساعت سازواتینه» هستم که شاید آخرین رمان من باشد. رمان در فضای آثیری که واقعیت را با خیال می‌آمیزد تا مرگ را با عشق بکشد، روایت می‌شود و این سوال طرح می‌شود: آیا مرگ کشته خواهد شد؟ پاسخ به آن سخت و نوشتن رمان فلسفی و رزنی نیوسورئال دشوار است و کار دشوار و سخت و کند پیش می‌رود. کشتن مرگ یعنی زنده کردن. بقا دادن به زندگی، گاه صحنه‌هایی از آن مرا از خود می‌رایبد و در جهان خیال و خاطره هم می‌کند گاه مرا به تفکر در حقیقت ناگفته‌گی زندگی و عشق و می‌دارد و این سوال باز برایم طرح می‌شود: آیا مرگ کشته و زندگی جاودانه خواهد شد؟ باید منتظر ماند تا رمان نوشته شود. یک پیام و درخواست از مردم و خوانندگان کتاب دارم؛ لطفاً از ادبیات و هنر سرزمینتان حمایت کنید. آثار شاعران و نویسندگان کشورمان را بخوانید. ادبیات و آثار شاعران و نویسندگان و اندیشه‌ورزان یک کشور زمانی جهانی می‌شود که مورد حمایت و خوانش مردمش قرار بگیرد. لطفاً.